



صفحه ۳۳۳

نوشته شده باشند) ۹۲ بیت وجود دارد و قطع صفحات این نسخه ۱۵ \* ۲۴ سانتیمتر می‌باشد. متن کتاب به طور کلی با مرکب سیاه و سرفصل‌ها با خط زر نوشته شده است. تمام کتاب را یک نفر با خط

ریز که به سختی خوانده می‌شود و با سبک نگارش نسخ جلی بسیار زیبا که در آن بعضی عناصر خط شکسته و نستعلیق هم به کار رفته‌اند، خوش‌نویسی کرده است. تقریباً در همه جا اصول نقطه‌گذاری روی حروف رعایت شده است. حرف «س» و «ش» هم نندانه‌دار و هم کشیده یعنی گاهی به خط «نسخ» و گاهی به خط نستعلیق نوشته شده و این تناوب در نگارش بعضی از حروف دیگر مانند، ن، ی، ه، ر، ل، هم دیده می‌شود. حرف‌های، ج، ث، در این نسخه فقط یک نقطه دارند. از اول تا آخر کتاب یکی از عناصر مهم سبک نگارش قدیم حفظ گردیده و حرف دال منقوله، ذ، نوشته شده است. عناوین و سرلوحه‌های متن در همه جا با خط ثلث طلایی زیبا و فقط عنوان‌های کتاب به خط کوفی به نگارش درآمده است. متن کتاب در بسیاری از قسمت‌ها کثیف شده و یا از بین رفته و برخی از صفحه‌های آن چروک خورده و خواندن برخی از سطرها و کلمه‌ها به سختی امکان‌پذیر است. در برخی از صفحه‌ها روی سطرها کاغذ چسبیده و با این ترتیب خواندن آن‌ها غیر ممکن شده است.

«ادامه در شماره آینده»

جلد اول و دوم شاهنامه تدوین گردیده و در چاپخانه حروف‌چینی شده بود و جلد سوم نزدیک به پایان بود. به همین جهت متأسفانه از متن نسخه‌ی خطی کتاب خانه‌ی قاهره در سه جلد اول استفاده نشد. تطبیق نسخه‌ی قاهره با نسخه‌های دیگر از جلد چهارم امکان‌پذیر گردید. اینک شرح مختصری درباره نسخه‌ی خطی کتاب خانه‌ی قاهره از نظر خوانندگان می‌گذرد:

«نسخه‌ی خطی شاهنامه‌ی فردوسی در کتابخانه‌ی قاهره تحت شماره C40 نگاهداری می‌شود. نسخه‌ی یاد شده با قطع ۲۳\*۳۶ سانتیمتر دارای ۳۶۳ برگ می‌باشد و دوباره صحافی شده است و جلد چرمی قهوه‌ای رنگ و محکم و صاف دارد. جلد و اوراق اول کتاب در کتابخانه‌ی قاهره صحافی شده است. پای صفحه‌ی اول با خط زر کلمه‌ی (\* شاهنامه \*) و در زیر آن تاریخ فارسی ۷۳ نوشته شده است. نوع کاغذ این نسخه از نوع مرغوب و شفاف ایرانی است که با گذشت زمان زرد و کثیف شده است.»

«شماره‌های اوراق از اول تا آخر نسخه مرتباً گذارده شده‌اند. متن در شش ستون و در میان چهارچوب (کادر) طلایی قرار گرفته است. در میان ستون‌ها که از دو - چهار خط تشکیل شده فاصله‌ی اندکی که به سختی تشخیص داده می‌شود، به چشم می‌خورد که با خط پر شده است. در هر ستون ۲۱ سطر جای داده شده است و بدین ترتیب در هر صفحه‌ی کتاب در صورتی که سرلوحه (تیتر) و یا مینیاتور نداشته باشد (و فقط بیت‌ها پشت سر هم

چهارم شاهنامه‌ی چاپ مسکو آمده است و انتشارات شاهنامه به منظور امانت‌داری عین متن را، اما با مختصر تغییرات ظاهری چنان‌چه احتیاج بوده است نقل کرده است.»

## پیش‌گفتار محققان روسی در مورد نسخه‌ی خطی شاهنامه‌ی قاهره

«در سال ۱۹۵۶ میلادی استاد سعید نفیسی دانشمند و نویسنده شهیر ایرانی با شیوه کار ترتیب‌دهندگان این متن انتقادی شاهنامه آشنا شدند و ضمن توصیه‌های بسیار مفید و پرارزش خود پیشنهاد کردند که برای تصحیح متن شاهنامه نسخه‌ی خطی دیگری را که در کتاب خانه‌ی ملی (دارالکتب القاهره) قاهره موجود است مورد استفاده قرار ندهیم.»

«به عقیده استاد سعید نفیسی متن این نسخه‌ی خطی بسیار عالی که در قرن XIV (چهارم) میلادی نوشته شده است از روی نسخه‌های قدیمی‌تری استنساخ شده است و یکی از نسخه‌های بسیار نزدیک به متن اصلی شاهنامه می‌باشد. این‌جانب در سال ۱۹۵۸ میلادی به هنگام مسافرت خود به قاهره میکروفیلم کاملی از این نسخه تهیه کرده با خود به مسکو آوردم. اما در آن موقع دو

## از طبرستان تا مازندران

### که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد

حال که نام شاعر بزرگ و ملی ما، فردوسی، برای مجله‌ای به همین نام انتخاب شده است و تعداد زیادی از رویدادهای حماسی شاهنامه نیز در سرزمین همیشه سرسبز مازندران اتفاق افتاده‌اند، بی‌مناسبت ندیدیم که مطلبی درباره مازندران نداشته باشیم تا با یک تیر به دو هدف بزنیم. نخست شهروندان مازندرانی را به فرستادن مقالات علمی و مستند از فرهنگ بومی، سنتی و اجتماعی آن دیار پرپر از میراث‌های فرهنگی گران‌قدر گذشته تشویق کنیم و دوم به معرفی شخصیت‌های فرهنگی بپروازیم که از مازندران و طبرستان سخن گفته‌اند.

برنج است و مایه و بام خانه‌هاشان همه سفال سرخ است از بسیاری باران که آنجا آید، به تابستان و زمستان و شهرک الهم و شهرک چالوس و شهرک روزان و شهرک ناتل و شهرک کلار و ناحیت کوش از ناحیت طبرستان است.

یاقوت در معجم‌البلدان می‌نویسد: «طبرستان را مازندران نیز نامند و ندانم که از چه تاریخ نام مازندران را بر طبرستان نهاده‌اند این قیغه در ادب الکاتب می‌نویسد: معنای طبرستان، یعنی گیرنده طبر، بدین جهت که وجود تیر در مازندران برای قطع خارها و از بیخ و بن کندن درختان از رهگذر مردم و برطرف ساختن این قبیل از ضروریات زندگی بشمار است و لفظ طبرستان، عربی مازندران است.»

به گزارش «این اسفندیار»، مازندران را در اصل (موزاندرون) می‌گفتند یعنی ولایت (درون کوه موز) و موز نام کوهی بوده که از حد گیلان

«حمدالله مستوفی» در «مرآت البلدان ناصری» می‌نویسد: «طبرستان ولایتی است مشتمل بر بلاد قنیمیه و قصبات عظیمه، جبال سخت و بیشه‌های پربرخت، به کثرت آب و هوا مشهور، هوای بعضی بلاد آن مایل به گرمی و بیشتر شهرهای آن را هوایی معتدل است. میوه‌های گرمسیری و سرسبیری در آن بسیار. به زعم بعضی «طهمورث» در آن بنای آبادی نهاده. آمل و ساری و قلعه مور از قدیم بوده و در عهد «افراسیاب و کیقباد» همین نام داشته است.

دهخدا در لغتنامه‌ی خود به نقل از کتاب حدود العالم می‌نویسد: «طبرستان مرکب از (طبر + ستان) مزید مؤخر مکان لغت به معنی مکان طبر (تهورها) و تهور نام قوم قدیمی ساکن آن ناحیت بوده است. ناحیتی است بزرگ. از این ناحیت دیلمان و حدش از چالوس است تا تمیشه و این ناحیتی است آبادان و بسیار خواسته و بازرگانان بسیار و طعامشان بیش‌ترین نان و



مقدمه ۱۳۴

تالار و قصران و جاجرم امتداد دارد.

رابینو می‌گوید: که وی درباره کوهی به این نام تحقیق‌هایی کرده است ولی هیچ آگاهی از آن به دست نیاورده، تنها راهنمای بومی او گفته که ما در ولایت خویمان کوه را موز می‌گوییم.

### حمدالله مستوفی در مرآت‌البلدان ناصری آورده

«... و این مملکت را از آن مازندران گویند که ماز نام کوهی است در آن.»  
«منوچهری» گفته:

برآمد ز کوه ابر مازندران  
چو مار شکنجی و ماز اندر آن  
برگشته این جا را پیشه‌ی مازون نیز گفته‌اند.  
اسدی طوسی: در لغت فرس خود واژه «مازندر» را کوتاه شده مازندران دانسته و این بیت عنصری را گواه آورده است.

به شاهنامه چنین خوانده‌ام که رستم زال  
کهی بشسد زره سپستان به مازندر

برخی از نویسندگان ماز را به معنای دربندها و دژهایی گرفته‌اند که به فرمان اسپهبد مازیار پسر قارون یا قارن، در گذرگاهها، و جاهای سوق‌الجیشی کوهستان مازندران ساخته شده است.

کسانی نیز مازندران را از واژه «مارد» دانسته که نام یکی از اقوام نامدار پیش از آریایی‌ها است و در مازندران ساکن بوده‌اند، یعنی جایی که «مارد» اندر آن زندگی می‌کند.

**حکیم ابوالقاسم فردوسی** نیز در شاهنامه واژه مازندران را به کار برده و بسیاری از حوادث افسانه‌ای شاهنامه نیز در مازندران روی داده و از آن جمله است، «داستان هفت خوان رستم».

«کی‌کاووس» پادشاه ایران در بند دیوان مازندران بود. رستم برای رهانیدن او از زابلستان به مازندران سفر کرد و پس از انجام هفت کار پهلوانی (هفت‌خوان رستم) مانند: کشتن اژدها، گرفتار کردن یک پهلوان محلی به نام اولاد، کشتن ارژنگ دیو... کاووس و یازماندگان سپاه او را از زندان آزاد کرد.

«فردوسی» نام بسیاری از شهرهای مازندران را در اشعار خود آورده چنان‌که می‌گوید: فریدون پیشه‌ی تمیشه. (تمیشان فعلی از دهستان نائل کنار بخش نور ۴ کیلومتر خاور سولده «نورفعلی» کنار شوسه کناره) را نشستگاه خود ساخت. در این بیت:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد  
نشست اندر آن نامور پیشه کرد  
اما در جای دیگر از قصه‌ی هفت‌خوان، شرحی درباره پهنآوری مازندران و راهها و گذرگاه‌های آن آمده است که با درازا و پهنای مازندران امروزی تفاوت بسیار دارد.

به طور کلی سراسر خطه‌ی مازندران، سرسبز و خرم و پر از درخت و گل و گیاه است. هر فصلش زیبایی و شادابی و طراوت خاصی دارد.  
فردوسی در قسمتی از شاهنامه سرود زیر را به مناسبت داستانی خاص سروده است:

به بر بظ چو بایست بر ساخت رود  
برآورده مازندرانی سرود  
که مازندران شهر ما یاد باد  
همیشه بر و بومش آباد بساد  
که در بوستانش همیشه گل است  
به کوه اندرون لاله و سنبل است  
هوا خوش‌گوار و زمین پر نگار  
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار  
نوازنده بلبل به باغ اندرون  
گرازنده آهسو به راغ اندرون  
همیشه نیاساید از جست‌وجوی  
همه ساله هر جای رنگ است و بوی  
کلاب است گویی به جویش روان  
همی شاد گردد به جویش روان  
دی و بهمن و آذر و فرودین  
همیشه پر از لاله بینی زمین  
همه ساله خندان لب جویبار  
به هر جای باز شکاری به کار  
ریشه‌ی واژه مازندران و تاریخ پیدایش و بگرگونی آن به درستی دانسته نیست و درباره معنای این نام همان‌طور که گفته شد و ظاهراً از آغاز قرن هفتم هجری برابر با سیزدهم میلادی، در روزگار تاخت و تاز مغولان

جانشین نام کهن‌تر

(طبرستان) شده و تاکنون نیز پایدار است و نظریات متفاوتی نیز وجود دارد.  
«یاقوت حموی» نخستین مورخی که واژه مازندران را در نوشته‌های تاریخی به کار برده است، می‌گوید: «نشانی از آن در کتاب‌های پیشین یافته نمی‌داند که آن واژه از چه زمانی به کار رفته است.»

«نولدکه» دانشمند آلمانی «در» را به معنای در و دروازه دانسته و به نظر او واژه (مازندر) به معنای در، یا دروازه (مازن) است.

«اعتمادالسلطنه» در یکی از تالیفاتش مازندران را به نام گروه مردها (مرداندران) می‌داند که رفته‌رفته به مازندران تغییر یافته است.

به هر حال در (نامه‌ی تفسیر) که آن را کهن‌ترین سند تاریخی آغاز دوره ساسانیان می‌پندارند، نامی از مازندران دیده نمی‌شود، ولی در «هرمزد یشت»، «سروش‌یشت» بخش چهارم (اوستا)، خرده اوستا و نامه‌ی خرده ساسان، نام «مازانیه» آمده است. برخی از شعرا و تعدادی از فرهنگ‌نویسان در کتاب‌های خود آن را (مازندر) هم آورده‌اند.

بنابراین واژه مازندران به معنای جغرافیایی در روزگار پس از اسلام، قبل از آن که در قرن هفتم هجری جانشین نام کلاسیک طبرستان (تپورستان - تپورستان) گردد، گاهی به معنای بخش بزرگی از طبرستان و گاهی مترادف با آن به کار رفته است.

«ابن اسفندیار» مورخ معروف برای طبرستان مرزهایی نکر کرده که با توجه به حدود تعیین شده تصور می‌رود در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری مازندران بخشی از طبرستان بوده باشد.

گواهی دیگر بر محدود و معین بودن معنای مازندران آن‌جا است که «ظهیرالدین» می‌گوید: (شاه غازی رستم بن علی بن شهریار) در قرن ششم هجری از (گیل و دیلم و رویان و مازندران و کیود جامه و استراباد و قصران) سی هزار سپاهی گردآورد و با غزان جنگید.

بنابراین چنین نتیجه گرفته می‌شود که مازندران به بخش بزرگی از طبرستان (تقریباً برابر با مازندران کنونی منهای رویان و لاریجان) اطلاق می‌شده است.

«ابن فقیه» در کتاب (البلدان) که در سال ۲۹۰ هجری قمری آن را گردآورده، در فصلی به عنوان (القول فی طبرستان) می‌نویسد: اما آنچه از خاک طبرستان به طرف ناحیه دیلمان است این شهرهاست:

در پنج فرسنگی آمل شهری است که آن را نائل می‌خوانند، پس از نائل، چالوس است که در دیلمان است، این شهرها در نشت و زمین‌های هموار قرار دارند، میان آبادی‌های کوهستانی، شهری است که آن را کلار می‌خوانند، که خود نیز حد و سامان دیلمان است. پس از آن شهر کوچک سعیدآباد است که مسجد جامعی دارد، پس از آن رویان است، رویان بزرگترین شهر کوهستانی است.

«ابن رسته» در کتاب (اعلاق النقیسه) ۲۹۰-۳۰۰ هجری قمری، کم و بیش مطالب کتاب بلدان ابن فقیه را آورده است، مطلب تازه‌ای که در این کتاب به چشم می‌خورد تعیین حدود طبرستان بدین شرح است:

«طبرستان از شرق به گرگان و کومش، از مغرب به دیلمان، از شمال به دریا و از جنوب به کومش‌وری محدود است. طول آن از «ریاط آخور» (میان استرآباد و تمیشه) تا سر حد دیلمان پنجاه فرسنگ و عرض آن از کوه‌های مشرف بر کومش تا ساحل دریا در بعضی جاها سی و شش فرسنگ و در پارهای چهل فرسنگ است.

تمام این خاک آبادان و دهکده‌های آن متصل به یکدیگر است، میان نام‌های چهارده آبادی طبرستان به این نام‌ها برمی‌خوریم: نمار، نائل، چالوس، رویان و کلار».

«ادامه دارد»